



اصول روش شناختی

پژوهش در انقلاب اسلامی

عباس ایزد پناه

عضو هیات علمی گروه فلسفه و کلام دانشگاه قم

یکی از مسائل بنیادین فلسفه انقلاب اسلامی ایران، روش‌شناسی تحقیق در این واقعه بزرگ تاریخی است؛ یعنی اینکه چه کسی و با چه شیوه‌ای می‌تواند انقلاب اسلامی ایران را بشناسد و به دیگران بشناساند؟

چنانکه می‌دانیم یک عده انقلاب اسلامی را موضوعی جامعه‌شناختی می‌دانند و ناگزیر روش تحقیق در آن را نیز روش جامعه‌شناختی می‌شناسند و شناخت و شناساندن آن را صرفاً در شأن کسانی می‌دانند که گرایش علمی و رشته تحصیلی شان جامعه‌شناسی است. همانگونه که عده‌ای دیگر آن را موضوعی تاریخی میدانند و صلاحیت شناخت و تحقیق در قلمرو آن را در انحصار مورخان و آگاهان به روش‌شناسی تاریخی (تاریخ نقلی یا تاریخ علمی) می‌شناسند. گروهی دیگر بر این باورند که انقلاب اسلامی موضوعی است سیاسی، پس روش‌شناسی آن نیز جز روش

تحقیق در علوم سیاسی یا تحلیلهای سیاسی نخواهد بود و تدریس و معرفی آن نیز فقط باید در اختیار فارغ التحصیلان علوم سیاسی و آگاهان به تحلیل سیاسی باشد. و نظرگاه دیگر اینکه، انقلاب اسلامی موضوعی است که هویت دینی و بخصوص فقهی دارد، زیرا که این پدیده بر مبنای تفکر اسلامی و فقهی شکل گرفته و به منصفه ظهور رسیده است. از این روی روش شناسی تحقیق آن همان روش اجتهادی یا فقهاتی خواهد بود. به عبارت دیگر: شناخت و شناساندن انقلاب اسلامی عرصه سیمرغی است که فقط عقابان اندیشه دینی می توانند بر فراز آن بال بگشایند نه پژوهشگران علوم سیاسی یا جامعه شناسی و یا تاریخ که عرصه پژوهش شان عرصه غیر دینی و محض واقعه شناسی است. پس انقلاب شناسان و معلمان راستین انقلاب اسلامی همان دین شناسان، بخصوص فقیهان سیاسی اند. با اندک تأملی می توان دریافت که روشهای یاد شده دور از واقع و نگرش جامعه اند. واقع مطلب این است که انقلاب اسلامی ایران موضوعی است که ابعاد گوناگون دارد و شناخت جامع آن نیز در گرو اتخاذ روش جامع و ویژه ای است که با روش تاریخی، جامعه شناسی، سیاسی و اجتهادی یا فقهاتی محض بسیار فاصله دارد و لزوماً بی توجهی به آن روش خاص، در تدریس انقلاب اسلامی و تبیین آن از تعریف حتمی این واقعه بزرگ و کاریکاتوری کردن آن سر در می آورد. ما بر این باوریم که پژوهشگران انقلاب اسلامی باید در شناخت و تبیین جامع انقلاب اسلامی به اصول روش شناختی زیر پایبند باشند:

۱- لزوم هویت شناسی موضوع و قلمرو پژوهش

هر پژوهشی در واقع پاسخی به یک پرسش یا مسأله است؛ یعنی پژوهش از طرح مسأله یا موضوع آغاز می شود. پس از آن نوبت جمع آوری اطلاعات و اسناد مربوط به آن می رسد. آنگاه پژوهشگر به ارائه فرضیه یا فرضیه ها می پردازد تا آنکه مرحله بررسی و ارزیابی فرضیه ها مطرح می شود و پس از آن با استنتاج و تدوین قاعده یا قواعد، کار تحقیق به پایان می رسد. آنچه که در این فرایند نقش اصلی را بازی می کند



هویت‌شناسی موضوع و قلمرو پژوهش است؛ زیرا که اتخاذ روش ارزیابی فرضیه‌ها که سرنوشت سازترین مرحله پژوهش است با هویت‌شناسی موضوع رقم می‌خورد؛ یعنی، هویت‌شناسی روش تحقیق به هویت‌شناسی موضوع و قلمرو تحقیق بستگی دارد. چنانکه تمایز علوم نیز به تمایز موضوع علوم باز می‌گردد. استاد مطهری (ره) می‌گوید:

«از اینجا نقش مهمی را که موضوعات علوم در علوم دارند می‌توان دریافت زیرا از آنچه در این مقدمه گفته شد معلوم شد که؛ اولاً استقلال و امتیاز یک علم از علم دیگر و ثانیاً اختصاص اصول متعارفه و موضوعه آن علم به آن علم و ثالثاً اختصاص اسلوب تحقیق خاص آن علم، به آن علم ناشی از ناحیه موضوع آن علم است. پس موضوع هر علم و فنی نماینده استقلال و تعیین‌کننده روش و اسلوب تحقیق و منشأ اختصاص اصول متعارفه و مبانی اولیه آن علم به آن علم است.» (۱)

در مورد موضوع‌شناسی یا مسأله‌شناسی انقلاب اسلامی که مهمترین رکن پژوهش در انقلاب اسلامی است به دو نکته بسیار بنیادین باید توجه کامل داشت:

الف) روش‌شناسی تحقیق در انقلاب اسلامی درست مانند تحقیق در واقعه ظهور اسلام و حاکمیت آن در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حکومت پنج ساله علی رضی الله عنه است. زیرا که هر دو واقعه مصداق بارز بلکه نمونه کامل انقلاب اسلامی بودند که اولی علیه نظام جاهلی حاکم بر حجاز و دومی علیه ارتجاع و بازگشت از اسلام نبوی و انقلاب ناب قرآنی بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. البته واقعه عاشورای حسینی نیز نمونه بارز دیگری است که هویت موضوعی و روش‌شناسی مشابه و ویژه دارد؛ هر چند انقلاب حسینی فقط در چهره پیکار نمود یافت و چهره سازندگی و بنیان‌سازی جامعه ربانی چون نهضت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حکومت علی رضی الله عنه را شامل نمی‌شود.

ابن خلدون بر این باور بود که با روش تاریخ نقلی حتی حوادث تاریخی را از نظر

سند شناختی نمی‌توان ارزیابی نمود تا چه رسد به فهم حقیقت و کنه آنها. به همین سبب، کشف و دستیابی به طبیعت و قانونمندیهای حوادث تاریخی را شرط لازم سندشناسی حوادث تاریخی و حقیقت‌شناسی آنها دانست. (۲) اینک آیا می‌توان هویت‌شناسی موضوعی چون نهضت نبی اکرم ﷺ و انقلاب علی علیه السلام و قیام عاشورای حسینی را با نگرش تاریخ‌نقلی، یا روش و نگرش جامعه‌شناختی، یا عرفانی، سیاسی، فلسفی و فقهی محض ممکن دانست؟

بی‌هیچ تردیدی می‌توان گفت، انقلاب اسلامی ایران و موضوعات مشابهی چون وقایع یاد شده هرگز هویتشان در یک یا دو و چند مورد از موارد نگرشی فوق محدود نیست. بلکه چون واقعه آفرینانسان، دارای ابعاد مختلف و گوناگونند، تاکنون هیچ مورخ یا جامعه‌شناس یا عارف و فقیه و سیاستمدار و سیاست‌شناسی نتوانسته است تصویر درستی از بعثت نبوی و نهضت علوی و قیام حسینی ارائه دهد. به گفته مولوی:

کاشکی هستی زبانی داشتی

تا زهستان پرده‌ها برداشتی

هر چه گویی ای دم هستی از آن

پرده‌ای دیگر بر او بستی بدان

آفت ادراک آن حال و حال

خون به خون شستن محال است و محال پس عنق‌ای مُغرب معرفت این تمدنها و وقایع تاریخی، شکار یک بعدی نگران و محدوداندیشان نمی‌شود. چنانکه دستیابی به کنه حقایق آن حتی برای همه جانبه نگران و انسانهای ربانی ناممکن است. همانگونه که ذات و اسماء حضرت حق نامحدود است، وقایع ربانی نیز ناپیدا کرانه‌اند ولی می‌توان چشمها را از تک بعدی نگری شست و جور دیگر دید و آن، نگرش همه بعدی یا ابعاد ربانی الهی است که ناگزیر در هیچ یک از نگرشها و روشهای متداول تاریخی، جامعه‌شناختی، سیاست‌شناختی، فقهی و فلسفی نمی‌گنجد.



ب - پژوهشگر انقلاب اسلامی باید در گام نخست، قلمرو پژوهش یا موضوع تحقیق خود را از بعد دیگر مورد تأمل قرار دهد تا در اتخاذ روش مناسب پژوهش با مشکل و سردرگمی مواجه نشود و آن تبیین این نکته است که آیا موضوع و عرصه پژوهش وی مسأله یا مسائلی از فلسفه یا مبانی انقلاب اسلامی است یا مسائل آن؟ به عبارت دیگر، پژوهشگر انقلاب اسلامی یا می‌خواهد قضایا و اصول زیر ساختی انقلاب اسلامی را که فهم مسائل انقلاب اسلامی در گرو فهم و دستیابی به آنهاست، مورد بررسی قرار دهد و یا می‌خواهد در مورد مسأله یا مسائلی از انقلاب به بحث و بررسی بپردازد. مسائل بنیادین یا فلسفه انقلاب اسلامی چون: تعریف انقلاب اسلامی، تعیین قلمروهای انقلاب اسلامی، اصول ایدئولوژی انقلاب اسلامی و ارزیابی تمایز میان آن اصول و اصول ایدئولوژی‌های انقلابی دیگر، ریشه‌های دین‌شناختی، انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی انقلاب اسلامی، مسأله تداوم انقلاب اسلامی و ارزیابی ثنوری‌های آن، بررسی ثنوری‌های پیدایش انقلاب اسلامی، ویژگی‌ها و مبانی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی و غیره و مسائل انقلاب اسلامی عبارتند از: شناخت و ارزیابی تحقق انقلاب اسلامی و حضور آن در نهادها و تأسیسات اجتماعی چون: نظام تعلیم و تربیت کشور، ادبیات و هنر در عرصه سیاسی (اعم از داخلی و خارجی)، در سیستم دفاعی، نظام اقتصادی، سیستم حقوقی و قضایی و...؛ یعنی انقلاب اسلامی که به مفهوم رخ دادن تحول بنیادین در یک نهاد اجتماعی از هویت بشری به هویت ربانی و الهی است چه میزان در نظام سیاسی یا آموزش عالی و متوسطه و... تعیین یافته است؟ آیا دانشگاه مامصادق یک دانشگاه انقلابی به مفهوم اسلامی است؟ آیا نظام اقتصادی ما یک نظام اقتصادی با هویت ربانی و مطابق با آرمانهای اقتصادی قرآنی یا جامعه نهج البلاغه‌ای است؟ این قبیل مسائل، محور ارزیابی‌های پژوهشگر مسائل انقلاب اسلامی است.

چنانکه پیداست، هر یک از دو قلمرو کلان در بردارنده دو بعد اساسی در روش پژوهش است: یکی بعد یا هویت بشری و زمینی که از آن به جنبه موضوع شناختی

تعبیر می‌شود و دیگر جنبهٔ دین شناختی یا حکم شناختی که بعد اسلامی و دینی قلمروهای یاد شده را شامل می‌گردد. محقق انقلاب اسلامی اگر محور تحقیق را از بعد بشری و موضوع شناختی ارزیابی کند ناگزیر باید از دانش تاریخ نقلی، تاریخ علمی (جامعه‌شناسی تاریخی)، جامعه‌شناسی، علم سیاست، علم اقتصاد، هنر و ادبیات و... استفاده کند و از آنها به عنوان اصول موضوعه بهره جوید ولی اگر بخواهد از بعد دینی آن به بحث پردازد ناگزیر روش آن، روش جامع دین شناختی خواهد بود. همانگونه که شناخت و بررسی مسائل فلسفهٔ انقلاب اسلامی از دین‌شناسی خاص جدا نیست، زیرا که شناخت غالب مسائل آن چون تعریف انقلاب اسلامی، تعیین قلمروهای آن، بررسی اصول ایدئولوژی انقلاب اسلامی، تئوری‌های تداوم، ویژگی‌ها و مبانی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی و... همه هویت دین شناختی دارند که انقلاب شناس باید در عرصهٔ آن صاحب نظر و اهل خبره باشد و البته اطلاعات یک بعدی برای فهم و احاطه بر آن وقایع کارآیی مؤثری نخواهند داشت.

به عبارت دیگر؛ قضایایی که در قلمرو انقلاب‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرند یا از قضایای زیر ساختی یعنی، فلسفهٔ انقلاب اسلامی هستند و یا از قضایای روساختی یعنی مسائل انقلاب اسلامی. و هر کدام از دو قلمرو یا هویتشان موضوع شناختی است و یا حکم شناختی یا دین شناختی. باین تفاوت که در قضایای موضوع شناختی زیر ساختی محور پژوهش، هویت کلی و فلسفی و یا روان شناختی و جامعه شناختی نظری دارد ولی در قضایای موضوع شناختی غیر زیرساختی، محور پژوهش، هویت جزئی (البته به طور نسبی) و موردی و محدود دارد. برای مثال بحث از ایدئولوژی تطبیقی انقلاب اسلامی، بحث از تمامیت ایدئولوژی دموکراتیک یا سوسیالیستی در مقایسه با ایدئولوژی انقلاب اسلامی است؛ اما بررسی تحول و انقلاب در ساختار آموزش عالی یا نظام اقتصادی و سیاسی کشور در دههٔ اول بحثی است به طور نسبی جزئی و عملی.

اما قضایایی که هویت دینی دارند نیز در هر دو قلمرو از قلمروهای بنیادین،



پژوهشگر انقلاب اسلامی را رهان خواهند کرد؛ یعنی، آنجا که بحث درباره مبانی و قضایای زیر ساختی در حوزه فلسفه انقلاب اسلامی است، با قضایای زیرساختی دین شناختی سروکار خواهد داشت و آنجا که بررسی در حوزه قضایای روساختی است، پای قضایای روساختی دینی به میان خواهد آمد. زیرا این انقلاب به موجب اسلامی بودن، چه در زیر بنا و چه در روینا با اسلام شناسی و گزاره های دینی عمیقاً گره خورده است. برای مثال؛ پژوهشگر انقلاب اسلامی می خواهد اصول ایدئولوژی این انقلاب را بشناسد و یا در صدد دستیابی به ریشه های دین شناختی است و یا در مبحث ریشه های جامعه شناختی می خواهد هویت رهبری ربانی آن را تبیین کند و یا در مبحث تداوم انقلاب می خواهد نقش ولایت در نگاه شیعی را با آن موضوع گره بزند و... آیا می توان گفت که انقلاب شناس از این مباحث بی نیاز است؟ و یا اینکه آشنایی اجمالی و سطحی او از اسلام برای فهم این مبانی کافی است؟

گمان نمی کنم هیچ عاقل منصفی به این دو پرسش جواب مثبت دهد. چنانکه مسائل روساختی انقلاب اسلامی نیز با قضایای بسیار فنی و پیچیده فقهی، قرآنی، عرفان دینی و هنر و ادبیات اسلامی در هم آمیخته است.

حاصل سخن اینکه؛ انقلاب اسلامی ایران همانند انقلاب کبیر فرانسه و یا انقلاب اکتبر روسیه و یا نهضت های دموکراتیک سکولار نیست که با صرف روش جامعه شناختی، علوم سیاسی، علوم تاریخی و یا دانش شناخت عمومی ادیان و عرفان متداول قابل شناخت و شناساندن باشد بلکه علاوه بر نیاز به آشنایی قابل قبول به روش های یاد شده باید به عنوان شرط لازم، از دین شناسی عمیق خمینی گونه و مطهری وار نیز برخوردار باشد که علی التحقیق روش آن روش اجتهادی متداول با صرف علم کلام یا علوم قرآنی و علم عرفان اسلامی متداول نیست؛ بلکه روشی است که از آن به روش دین شناختی جامع و ناب تعبیر می کنیم. (۴)

۲ - ضرورت مبنانشناسی و شناخت اندیشه پرداز انقلاب اسلامی

شناخت دقیق انقلاب اسلامی بدون شناخت اصول و مبانی ایدئولوژی آن ممکن

نیست. چنان که برای شناخت انقلاب اسلامی باید مبانی فکری بنیانگذار یا معمار فکری و اندیشه پرداز (ایدئولوگ) آن را نیز شناخت.

بدیهی است که انقلاب اسلامی ایران انقلابی است مکتبی و ایدئولوژیک. همانگونه که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، انقلابی بود مکتبی و ایدئولوژیک. مهمترین گام در شناخت عمیق این انقلابها، شناخت اصول و مبانی ایدئولوژی آنهاست. برای مثال، انقلاب روسیه تابع طرز تفکر سوسیالیسم علمی است که بر تفسیر ماتریالیستی از جهان و تحلیل ابزارمداری از انسان و جامعه با معیار اصول دیالکتیک متخذ از اندیشه ژان ژاک روسو و فلسفه سیاسی مونتسکیو شکل گرفت. انقلاب اسلامی ایران نیز بر اساس قرائت خاصی از اسلام که از آن به اسلام ناب یا اسلام نبوی و مرتضوی تعبیر می شود به منصفه ظهور رسید که برجسته ترین اصول آن عبارتند از: خدامحوری، انسان مداری ربانی، رهبری ربانی، مردم مداری ربانی، آزادی توأم با لزوم هدایت پیامبرگونه، اصل جهان وطنی و جامعه ربانی. پژوهشگر انقلاب اسلامی باید این اصول و مبانی را به طور عمیق بشناسد؛ همانگونه که برای شناخت انقلابهای ملی (ناسیونالیستی) باید اصول و مبانی طرز تفکر ملی گرایبی و نوع آن را به دقت مورد بررسی قرار دهد. مگر اینکه انقلاب خاصی فاقد پایه و مبانی باشد. به تعبیر دیگر، انقلاب اسلامی ایران بسان انقلابهای مکتبی دیگر، دارای پدیده های جوهری و عرضی است. برای شناخت نمودهای ظاهری و روساختی آن نمی توان از شناخت پدیده های باطنی و جوهری بی نیاز بود. آن پدیده های زیرساختی (Original) همان اصول و مبانی کیروی است که تحلیل گزاره های صفروی و مصداقی آنها در گرو فهم آنهاست.

اصل رکنی دیگر در شناخت انقلابها، شناخت نگرش، شخصیت، مبانی و سبک شناسی نظری و عملی رهبر یا اندیشه پرداز آنهاست؛ یعنی، به عنوان مثال نمی توان بدون شناخت شخصیت و مبانی فکری لنین (اصول لنینیسم) چون: اصل لزوم تشکل سیاسی، ضرورت تحول فرهنگی و امکان ایجاد انقلاب سوسیالیستی در یک



نظام غیر صنعتی و... انقلاب اکتبر را شناخت. همانگونه که شناخت عمیق انقلاب سربداران در گرو شناخت کافی از شخصیت شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری در عهد مغول است. در انقلابهای الهی که در آن رهبران نقش تعیین کننده تری ایفا می کنند، این اصل ملموس تر است. برای مثال، آیا می توان نهضت جهانی پیامبر اسلام ﷺ را بدون شناخت مبانی فکری و ارکان شخصیتی رسول اکرم ﷺ شناخت؟ و آیا ممکن است نهضت علی ﷺ در دوران امامت و خلافت ظاهری آن حضرت بدون شناختن شخصیت رهبر آن حرکت ممکن است؟ بی هیچ تردیدی تمامی نهضت‌های مکتبی بدون دستیابی به مبانی فکری و شخصیت رهبر یا رهبران فکری آن ناممکن است. به موجب همین اصل در قرآن و نهج البلاغه و سخنان اهل بیت ﷺ به پیامبرشناسی و امامشناسی تأکیدهای عجیبی وجود دارد. زیرا که انقلاب شناسی از طریق مرجع فکری و رهبر همه جانبه، شناخت معلول از طریق علت آن پدیده است که خود از مطمئن ترین شیوه‌های تحقیق در روش شناسی است. در حالیکه شناخت مبانی و شخصیت رهبران نهضت از طریق مطالعه انقلاب از نوع شناخت علت ایجاد از طریق معلول است که هرگز از قوت روش لمی برخوردار نیست.

اصول و ارکان ایدئولوژی انقلاب اسلامی، درست است که سابقه هزار و چهارصد ساله دارد و بنیانگذار اصلی آن پیامبر اکرم ﷺ بر اساس وحی الهی و پس از آن علی ﷺ به عنوان مفسر امین و دین شناس مورد تأیید رسول اکرم ﷺ است ولی امام خمینی (ره) بزرگترین مرجع دینی و علمی و عملی است که آن اصول و ارکان ناب را از رسوبات تحجر و زمان زدگی پیراست و به زبان عصر و نسل ما بیان نمود و هم پیاده کرد. اینجاست که شناخت کامل انقلاب اسلامی ایران با شناخت مبانی فکری و شخصیت امام خمینی (ره) به شدت گره می خورد و مسئولیت سنگین امام خمینی شناسی را بر شانه‌های انقلاب شناسان هموار می کند و خمینی شناسی در قلمرو انقلاب شناسی همان جایگاهی را پیدا می کند که پیامبرشناسی برای شناخت بعثت نبوی و امام علی شناسی برای شناخت نهضت علوی و امام حسین شناسی برای

شناخت انقلاب عاشورا به خود اختصاص داده است. او عالمی است ربانی که به آبخشور حکمت قرآنی و نبوی دست یافته و زلال آن در نهادهای گفتار و کردارش جاری گشته است؛

| | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| از روزن شب شوکت دیرینه دیده | مردی صفای صحبت آینه دیده |
| عالم ثناگوی جلال همت او | مردی حوادث پایمال همت او |
| با سرخوشان آسمان پیوند کرده | مردی به مردی دیو را دربند کرده |
| مردی به رنگ نوح در طوفان نشسته | مردی نهان با روح هم پیمان نشسته |
| موسی صفت بر سینه سینا تنیده | مردی شکوه شوکت عیسی شنیده |
| مردی شکوه و عزت اسلام دیده | مردی زنگ آسوده عز و نام دیده |
| اسلام را در خامشی آواز داده (۵) | مردی تذرو کشته را پرواز داده |

پژوهشگر انقلاب اسلامی باید این آبخشور بیکران انقلاب را کشف و استحصال کند. پس تحقیق در عرفان متعالی او، روش دین‌شناسی او، فلسفه اخلاق او، فلسفه تعلیم و تربیت و اصول سیاست و مبانی فرهنگی او و... شرط لازم شناخت انقلاب اسلامی است. بدین سان، کم توجهی به این اصل، شناخت ما نسبت به انقلاب اسلامی را وارونه و عقیم خواهد ساخت. (۶)

۳- لزوم همگونی میان شناسنده و موضوع شناسایی

از دیرباز مورخان در فهم وقایع تاریخی فقط به نقل حوادث و بررسی اعتبار سندی آن به لحاظ منابع دست اول و دست دوم اکتفا می‌کردند ولی ابن خلدون در مقدمه خویش خاطر نشان ساخت که این شیوه نه تنها در فهم وقایع کارآیی مورد انتظار را ندارد که به لحاظ سندشناسی نیز از کارآیی کامل برخوردار نیست. به همین سبب او جامعه‌شناسی تاریخی یا لزوم شناخت قانونمندیهای حاکم بر حوادث تاریخی را به عنوان مکمل معیار سند شناختی و هم به عنوان عامل شناخت عمیق وقایع پیشنهاد نمود. روش‌شناسی حوادث تاریخی از این شیوه هم گام فراتر نهاد و این اصل مورد



تأمل قرار گرفت که باید میان شناسنده و قایم و موضوع مورد شناخت سنخیت و همگونی وجود داشته باشد؛ یعنی، پژوهشگر زندگی رسول خدا ﷺ و حادثه عاشورا تا خود به عنوان یک عامل و بازیگر واقعه مطرح نشود و از دیده یک عامل (نه ناظر و تماشاگر) به واقعه نگاه نکند، نمی تواند کنه واقع را درک کند. برای اولین بار این اصل در آثار عرفای قرن ششم به چشم می خورد.

آنجا که مولوی می گوید:

رو قیامت شو قیامت را ببین

و همچنین است مصرع «رو مجرد شود مجرد را ببین»

دیدن هر چیز را شرط است این

عقل گردی عقل را بینی کمال عقل گردی عشق را دانی جمال

او می گوید؛ شناخت واقعه از غیر این طریق، خون به خون شستن است که محال

است:

آفت ادراک آن حال است و قال

خون به خون شستن محال است و محال

از متفکرین اروپایی نیز و یگنشتاین و بریث ویت به طور عمیق به این اصل در روش شناسی علم و دین و هنر صحنه گذاشته اند. و یگنشتاین بر این باور است که دین و علم هر کدام نوعی زیستن و زندگی است. بنابراین، تا محقق و متدین، وارد آن سنخ از زندگی نشود نمی تواند از عالم آن زندگی سر در آورد. چنانکه اگر وارد یک سنخ از زندگی (مثلاً دینی) شویم از سنخ زندگی علمی بیرون خواهیم ماند. مگر آنکه، آن نوع زیستن را نیز تجربه کنیم. اینک باید دانست که انقلاب اسلامی و حقیقت آن یک نوع زندگی یا زیستن است. بنابراین، کسی می تواند این پدیده را به خوبی بشناسد که بازیگر عرصه این نحوه از زندگی باشد نه صرف تماشاچی آن. حقیقت انقلاب اسلامی با سه اصل بنیادین گره خورده است که شناخت آن بدون سنخیت و همگونگی با انقلاب در آن اصول امکان پذیر نیست. معرفت و شناخت بشری متعالی، با انقلاب اسلامی از

ابعاد یاد شده همزبان و هم سخن شود. و آنگاه که نگرش و روش او پیامبرگونه شد، اندیشه و هنر نیز متعالی و ربانی می شود. چنین شخصی است که انقلاب متعالی را می شناسد و به دیگران می شناساند.

۴ - لزوم نگرشهای تازه و اتخاذ روشی نوین

انقلاب شناسی مانند اسلام شناسی و پیامبر شناسی در معرض دو آسیب جدی است: سنت زدگی (تحجر) و زمان زدگی. سنت زدگی، انقلاب اسلامی را در ظرف شرایط گذشته (البته فرضی) می خواهد بشناسد و بشناساند. لذا در دام سنتهای منفی یا مثبت است. زیرا که سنت مثبت در دام تحجر نتیجه منفی می دهد. اما زمان زدگی، رابطه انقلاب اسلامی را با سنتهای اصیل و تجربه های پیشین قطع می کند.

در قلمرو انقلاب شناسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هر دو شیوه مصداقهای بارزی داشته است؛ یعنی، آثاری که انقلاب را در دام سنت زدگی معرفی می کنند و آثاری که می کوشند انقلاب اسلامی را در دام نگرشها و تحلیلهای غربی و در پرتو جامعه شناسی و علم سیاست با انگاره های خاص بیگانه با سنتهای اصیل خودی به تحلیل بکشند.

در این میان باید توجه داشت که انقلاب شناسی راستین نیازمند نگرشهای تازه است؛ یعنی، انقلاب شناس باید بداند که انقلاب اسلامی برخاسته از نوعی نگرش تازه به جهان، انسان و دین و جامعه است. اگر در عرصه جهان بینی رهبر انقلاب و مردم اتفاق تازه ای رخ نمی داد، در عرصه عمل و واقع نیز رخداد تازه ای رخ نمی نمود. به گفته اقبال لاهوری:

به خود نگرگله های جهان چه می گویی اگر نگاه تو دیگر شود جهان دگر است
به میر قافله از من دعا رسان و بگو اگر چه راه همان است کاروان دگر است
آری اتخاذ روش تازه در فهم و تبیین انقلاب اسلامی نیاز به نگاه تازه به انسان و جهان و عالم و آدم دارد. ولی باید توجه داشت که نگرش تازه به عالم و آدم و دین و دنیا



در صورتی مفید و نقش آفرین است که با سه شرط اساسی توأم گردد: یکی، حفظ سنتهای اصیل و پایدار که محصول تجربه پیشینیان است و "اقبال" از آن به راه تعبیر نمود که کاروانها از آن می‌گذرند و او ثابت می‌ماند. و دوم، اصل جامعیت و همه جانبه نگری است؛ یعنی، نگرش تازه‌ای که با یک بعدی نگری توأم گردد. در شناخت انقلاب اسلامی عقیم خواهد ماند. چنانکه کارل مارکس و لنین به عالم و آدم و فرد و جامعه یک بعدی نگریستند - هر چند نگرششان تازه و نو بود و محصولی جز انحطاط و انقلاب انحطاطی به بار نشانند. بنابراین، نگرش تازه باید انسان و جهان و دین و دنیا را به طور همه بعدی (سیستماتیک) لحاظ کند.

و سوم اینکه، جامعه انسانی را همچون جهان، همواره در تحول و نو شدن بدانند. به عبارت دیگر؛ جامعه بشری کاروانی است که منزل به منزل هویت عوض می‌کند و شرایط جدید و دنیای جدیدی پیدا می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر امیران کاروان و ساریانان از این تحول و دگرگونی شرایط غفلت ورزند کاروان را به هلاکت و تباهی می‌افکنند. چنانکه اگر از راه و جاده اصلی ثابت و اصول و مقررات تغییرناپذیر حاکم بر کاروان تخطی کنند قافله را به بیراهه خواهند کشاند.

انقلاب شناس در صورتی به کشف حقیقت انقلاب توفیق خواهد یافت که زنگارهای ثابت بینی مطلق (تحجر) و تحول‌نگری محض را از دیده‌های خویش بزدايد و متغیرهای کاروان را به راه ثابت و کثرت‌های زمانه را به وحدت سنتها گره بزند.

آنچه که به عنوان کتاب یا مقالات درباره شناخت انقلاب اسلامی مطرح است غالباً غبار کهنگی زبانی یا فکری و روشی بر چهره‌هاشان نشسته و در نتیجه متناسب با کاروان امروز نیستند. بنابراین، انقلاب شناسی بیش از هر پدیده معرفتی دیگر به تجدید حیات و احیاگری نیازمند است که جز در پرتو نو سازی نگرش به جهان و انسان و دین و دنیا با رعایت اصول و ارکان یاد شده ممکن نخواهد بود. انقلاب شناسی درست مانند قرآن شناسی است. همانگونه که قرآن رانمی‌توان بدون درک زمانه و شرایط حاکم بر نسل جدید و جهان امروز و یا با عینک سنت ستیزانه و بریدگی از دین و هویت اصیل

فرهنگ اسلامی شناخت و به دیگران شناساند. اقبال می‌گوید:

زندگی در صدف خویش گهر ساختن است

در دل شعله فرو رفتن و نگداختن است

مذهب زنده‌دلان خواب پریشانی نیست

از همین خاک جهان دگری ساختن است

انقلاب شناس می‌تواند از همین آثار و اسناد و مدارک باقی مانده از انقلاب آفرینان ایران، جهان تازه‌ای بنا کند و نسل جدید و آینده را شیفته آن سازد. چنانکه مطهری‌ها، اقبالها و سیدجمالها توانستند از همین میراث فرهنگی موجود عالم دیگری بنا کنند و نسلها را شیفته دنیای خود کنند. اسرار بسیار است، فقط محرم اسرار می‌خواهد؛ به گفته حافظ (ره):

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست؟ (۷)

قرآن تمامی موجودات را در حال تسبیح حضرت حق می‌داند؛ ولی تسبیح شنو اندک است:

«ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم» (۸)؛ هیچ چیز نیست جز آنکه او را به پاکی یاد می‌کند و لیکن شما تسبیح آنها را در نمی‌یابند.

انقلاب اسلامی سرشار از بشارتهای گوشنواز و معارف تمدن ساز است؛ فقط بستگی دارد به اینکه ما اهل عبارت باشیم یا دانای اشارت.

۵- لزوم تطبیقی بودن شناخت و توجه به اصل تضاد

با تأملی در نظام آفرینش و صنع حضرت حق می‌توان پی برد که نظام هستی بر اساس تضاد است:

زندگانی آشتی ضدهاست مرگ آن کاندر میانشان جنگ خاست
صلح اضداد است عمر این جهان جنگ اضداد است عمر جاودان



لطف حق این شیر را و گور را الف داده‌ست این دو ضد دور را
 حکمت این اضداد را بر هم بیست ای قصاب این گردان با گردن است
 غسوره و انگور ضدانند لیک چونکه غوره پخته شد شد یار نیک
 پس بنای خلق بر اضداد بود لاجرم جنگی شدند از ضر و سود (۹)
 حافظ (ره) نیز گفته است:

در این چمن گل بی خار کس نجید آری

چراغ مصطفوی باشرار بوله‌بی است (۱۰)

و یا:

حافظ از باد خزان بر چمن دهر مرنج

فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست (۱۱)

مولوی این تضاد را عامل معرفت و شناخت پدیده‌ها می‌داند:

جز به ضد ضد را همی نتوان شناخت چون ببیند زخم بشناسد نواخت
 بد ندانی تا ندانی نیک را ضد را از ضد توان دید ای فتی
 نفی، ضد هست باشد بی شکی تا از ضد ضد را بدانی اندکی
 پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود چونکه حق را نیست ضد پنهان بود
 نور حق را نیست ضدی در وجود تا به ضد او را توان پیدا نمود (۱۲)

این اصل معرفتی و هستی‌شناختی در قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام نمود شگفت‌انگیزی دارد؛ یعنی، دنیا و آخرت، روز و شب، رحمت الهی و قهر او، صفات جمال و جلال یا صفات لایی والایی و... در مقابل هم مطرح می‌شوند، تا آنجا که اختلاف فرهنگها و تمدنهای بشری به عنوان عامل معرفت اقوام و ملل شناخته می‌شود: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلتکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم» (۱۳)؛ ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، شما را شاخه‌ها و تیره‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی شک گرمی‌ترین شما نزد خدا پروا پیشه‌ترین شماست.

شناخت انقلاب اسلامی در خلأ و در جادهٔ یک طرفه ممکن نخواهد بود. بلکه باید اصول اندیشه و مبانی ایدئولوژیکی و ساختار تمدن و فرهنگ آن را با ایدئولوژیکی و ساختار تمدن و فرهنگ آن را با ایدئولوژیها و جهان‌نگریها و ویژگیهای حاکم بر فرهنگ و تمدن انقلابهای دیگر مقایسه کرد. برای مثال، فلسفه و مسائل انقلاب اسلامی را نمی‌توان بدون مقایسه با ایدئولوژی و عملکرد انقلابهای سوسیالیستی، ناسیونالیستی، دموکراتیک، و التقاطی به خوبی شناخت و نه به تمدنها و ملل دیگر به خوبی شناساند؛ یعنی به سه علت فلسفی و معرفت‌شناختی باید رویکرد ما به انقلاب‌شناسی، هویت تطبیقی داشته باشد: تعمیق معرفت خود نسبت به انقلاب از طریق اضداد، شناساندن انقلاب به دیگران از طریق هم‌زبانی و هم‌گونگی حاصل از اتخاذ روش اضداد و عنایت خاص اسلام به روش تطبیقی در شناخت حقایق اساساً قدرت و توانمندی‌های یک قهرمان را باید در شرایط رویارویی با حریفان آزمود نه در شرایط عدم آن. چنانکه اصل تضاد یا طباق در عرصهٔ هنر به خصوص ادبیات، جایگاه بسیار بلندی دارد و هیچ هنرمندی خود را از آن بی‌نیاز نمی‌داند. با اندک تأملی می‌توان دریافت که کارآیی این اصل در شناخت انقلابها از جمله شناخت انقلاب اسلامی به مراتب از کارآیی آن در عرصهٔ هنر و ادبیات فراتر است.

قرآن کسانی را اهل بشارت و خردناب و هدایت می‌داند که سخنان مختلف و متضاد را می‌شنوند و از میان آنها بهترین را بر می‌گزینند: «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه اولئک الذین هدیم الله و اولئک هم اولوالالباب» (۱۴) پس بندگان مرا مژده ده. آنانکه گفتارها را می‌شنوند و بهترینش را پیروی می‌کنند. آنانند کسانی که خدا هدایتشان نموده و آنانند صاحبان خرد ناب. پژوهشگر انقلاب باید باور کند که دانش و معرفت در غار متولد نمی‌شود بلکه محصول تبادل آراء و اندیشه‌ها و فرهنگها و تمدنهاست. شناخت ژرفای انقلاب اسلامی نیز از این قانون روش‌شناختی جدا نیست.

حاصل سخن اینکه: انقلاب اسلامی ایران پدیده‌ای است بزرگ و منحصر به فرد و



همین ویژگی بارز، روش‌شناسی پژوهشی آن را نیز ویژه و منحصر به فرد می‌سازد. به موجب همین، خیال رسیدن به حقیقت آن از طریق روش‌های سیاسی، فقهی محض، جامعه‌شناختی و تاریخی، خیال خامی است. بلکه باید برای پژوهش در عرصهٔ سیمغ آن به شاه‌بالمهای پژوهشی چندی مجهز بود که به پنج مورد بارز آن اشاره شد. امید است این مختصر که به عنوان گامی کوتاه و مثنی نمونهٔ خروار مطرح گردید برای انقلاب پژوهان مفید افتد.

زندگی در صدف خویش گهر ساختن است

در دل شعله فرو رفتن نگداختن است

مذهب زنده‌دلان خواب پریشانی نیست

از همین خاک جهان دگری ساختن است

پی نوشتها:

- ۱ - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۶، ص ۴۷۹.
- ۲ - ر.ک، عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه، ج ۱، ترجمهٔ پروین گنابادی، محمد، صص ۴ و ۱۴.
- ۳ - جعفری، محمدتقی، مولوی و جهان بینی‌ها، صص ۵۰ - ۵۱.
- ۴ - ر.ک، مقاله «نگرشی بر روش‌شناسی احیای دین»، مجموعهٔ مقالات کنگرهٔ بین‌المللی امام خمینی و احیای تفکر دینی، ج ۳ صص ۲۵ - ۴۲ و نیز مقاله «بنیانهای معرفتی احیای تفکر دینی و نگرش امام خمینی (ره)، مجلهٔ حضور، شمارهٔ ۲۲، صص ۵۹ - ۸۳، از همین قلم.
- ۵ - معلم دامغانی، علی، شعر امروز، ساعد باقری و محمد محمدی نیکو، ص ۱۸۳.
- ۶ - برای آشنایی بیشتر با مبانی فکری، آثار و شخصیت امام خمینی (ره) نوشته عباس ایزد پناه، چاپ و نشر عروج تهران مراجعه شود.
- ۷ - دیوان حافظ، غزل ۱۹.
- ۸ - سورهٔ اسراء، آیهٔ ۴۴.
- ۹ - جعفری، محمدتقی، مولوی و جهان بینی‌ها، صص ۲۴۱، ۲۴۲.
- ۱۰ - دیوان حافظ، غزل ۶۴
- ۱۱ - همان، غزل ۱۹.
- ۱۲ - جعفری، محمدتقی، مولوی و جهان بینی‌ها، صص ۲۴۰ - ۲۴۱.
- ۱۳ - سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۳.
- ۱۴ - سورهٔ زمر، آیه‌های ۱۷ - ۱۸.